

درباره «جمشید ارجمند»
(۱۳۱۸-۲۳ تیر ۱۳۹۵)



از نقدنویسی و طنزنگاری تا عدالت جویی و آزادخواهی

هارون یشایانی
تهیه کننده سینما

آلبر - جنبش مقاومت ایرانند: نوشته روزه فالیکو - سنگ قیصر: نوشته، پیر بالدوکی، بهرام شیر اوژن - شوهر مدرسه ای: نوشته جووانی کوارسکی - ایرانیان، یونانیان و رومیان: نوشته ژوزف ویسهوفر - آیین هند و عرفان اسلامی: نوشته داریوش شایگان - اصفهان تصویر بهشت: نوشته هانری استیرلن، مینیاتور ایرانی: نوشته یوسف اسحق پور و چند ترجمه و تألیف دیگر از او که تاکنون منتشر شده است.

زندگی سیاسی و آرمانخواهی جمشید ارجمند مهم ترین وجه شخصیتی او است. محور تفکرش عدالت در مفهوم عام و سربلندی و خوشبختی میهن و ملتش بود، هیچ کبر و زیاده خواهی در عقاید و رفتار او نمی توان یافت.

«حق مانیتست که در این میان سهمی بیشتر از حق و انصاف به خودمان بدهیم. نه قهرمان بشویم و نه منفعل...»

فعالیت های سیاسی اش را در جبهه ملی ایران از سال ۱۳۴۰ شروع کرد و رهبر و قهرمان سیاسی همه عمر او دکتر محمد مصدق بود، برای او مبارزات مردم ایران از دوران مشروطیت شروع و نتایج آن در زمان ملی شدن صنعت نفت به اوج رسیده بود، شکست نهضت ملی ایران را در ۲۸ مرداد یک حادثه موقتی می دانست و در دهه ۱۳۴۰ در تشکیل موجودیت جبهه ملی دوم در دانشگاه تهران و بیرون از دانشگاه تلاشی چشمگیر داشت، مسعود کیمیایی در علاقه و اعتمادی که جمشید ارجمند به دکتر مصدق داشت، می نویسد: «دکتر مصدق در آن عکس معروفش که از پشت با عبا و عصا در احمد آباد قدم می زد در ویرترین عکس های خانه تو؛ و ما سینما را از سینما و زندگی آموختیم.»

می دانم در مورد زندگی شخصی جمشید دیگران بسیار گفته اند و گفته خواهد شد، برای حسن ختام از یکی از طنزهای او که بارها منتشر شده، یاد می کنم.

می کرد «یک شب آخرهای تابستان من وزنده یاد هوشنگ کشاورز صدر در حیاط زندان قزل قلعه نشسته بودیم و حرف موسیقی می زدیم، هوشنگ شیفته موسیقی بخصوص موسیقی ایرانی نبود ولی آن شب به قول خودمان حال کرده بودیم...» آشنایی او با مطبوعات از جوانی به صورت حرفه ای شروع شد «دوروبرچه ها پر بود از مشغولیت های شیرین جوانانه... ادامه رابطه من البته محدود بود، صناد در آمد من از نوشتن یا بهتر بگویم از ترجمه کردن به دست می آمد...» ترجمه های او از ادبیات جهان از زبان دقیق و شیرین فارسی و ساده گویی توجه کتابخوان های آن زمان را جلب کرده. از نوجوانی شعر می گفت در حدی که قابل چاپ در مطبوعات بود مدتی در کار طنزنویسی بود، عمران صلاحی می گوید: «در روزنامه آسیابا نام مستعار «حال خوب» لطیفه سازی و لطیفه پردازی می کرد. او با ترجمه کتاب «دنیا کوچک دن کامیلو» اثر (جووانی کوارسکی) طنز امروز را پر بارتر کرد.»

منوچهر احترامی درباره جمشید می گوید «او خود را طنزنویس نمی دانست، شاید از سرگفتن و شاید به خواهش دوستانش می نوشت ولی او چه نخواهد و چه نخواهد من او را یک طنزنویس شش دانگ می دانم، سال ها با امضای (ج. اسکندر قراچه داغی) و امضا های دیگر بارونامه فکاهی توفیق همکاری کرده.» ترجمه مجموعه قصه های کوتاه و به هم پیوسته (نیکلا کوچولو) تأثیری آشکار بر شناخت ادبیات جهان در نوبیسندگان ایرانی داشته است، داریوش ارجمند کتاب های متعدد از زبان فرانسه در ژانرهای مختلف به فارسی ترجمه کرده، از کتاب های فلسفی با روایات دقیق تا همان طور که گفته شد دنای کوچک دن کامیلو با سبک شاعرانه و وطن گونه و در تمام موارد کار را با موفقیت به اتمام رسانده است. داریوش شایگان که از فهم ترین فیلسوفان عصر حاضر ایرانی است، می گوید: «ارجمند ترجمه کتاب (آیین هنر و عرفان اسلامی) از زبان فرانسه را که متنی بسیار پیچیده و غامض و مملو از اصطلاحات فنی مربوط به فلسفه هند و عرفان اسلامی به عهده گرفت، به خاطر دارم که ارجمند برای برگرداندن متن، چقدر زمان صرف کرد و چه حوصله و دقت خستگی ناپذیر برای رخنه در پیچ و خم های بغرنج این تفکرات به خرج داد.» جمشید علاوه بر فعالیت های مطبوعاتی در مجلات سینمایی و طنزنویسی، سلسله مقالاتی عقیدتی - ملی و سیاسی مربوط به دوران زندگی خود، گنجینه ای از کتاب ها و رسالات در ترجمه و تألیف از خود به جای گذاشته است. یاد آوری فهرستی

از کارهای او در زمینه های گوناگون اهمیت و ارزش و وجودی او را آشکار می سازد. به علاوه در ترانه سازی برای موسیقی نیز طبع آزمایی موفقیت آمیزی داشته، ماندگارترین ترانه موسیقایی آن زمان را بار اول هنرمند محبوب و یگن و پس از آن دیگران به کرات خوانده اند...! «دامن کشانی ساقی می خوران از کنار یاران مست و گیسو افشان... می گریزد...» از جمله آثار او کتاب هایی «درباره چند سینماگر...» تلویزیون در خانواده و جامعه - جامعه شناسی رادیو و تلویزیون: نوشته، ژان کارنو - رادیو و تلویزیون: نوشته، پیر

آشنایی من با جمشید ارجمند از دوران نوجوانی او و جوانی من شروع شد، من چند سالی از جمشید بزرگ تر هستم او نوجوانی ۱۳-۱۴ ساله و من جوانی ۱۷-۱۸ ساله بودم. خانواده ارجمند ساکن خانه ای در کوچه ای در خیابان منوچهری بودند. خانه ما از آنجا دور بود ولی میدان فخرالدوله و حوالی آن تفرجگاه جوانان آن دوران بود. یکی از خویشان نزدیک ما در مجاورت منزل ارجمند خانه ای داشت که ضمن پرسه زدن حوالی خیابان منوچهری گاهی به انجامی رفتیم. در این رفت و آمد جوانی کم سن و سال تر از خودمان می دیدیم از جهات مختلف بزرگ تر از ما به نظر می رسید، با وجود نوجوانی بیشتر اوقات مشغول درس و کتاب بود و علاوه بر تکالیف درسی چیزهای دیگری هم می خواند و می نوشت، گاهی دوستانش را سر کوچه جمع می کرد و برایشان قصه یا شعر می خواند، مناسبات بین ما آن زمان از سلام و احوالپرسی معمول فراتر نمی رفت اما چون به دلایلی چند سالی از ادامه تحصیل و امانده بودم دوران دانشجویی ما در دانشگاه تهران همزمان شد. از این زمان به بعد روابط من و جمشید به روابطی دوستانه و اشتراک فکری تبدیل و تا آخرین دیدارمان در فروردین ۱۳۹۴ در کتابفروشی آینده که صبح روزهای پنجشنبه به ابتکار علی دهباشی در موقوفات دکتر محمود افشار برگزار می شود ادامه یافت، بیستم فروردین ۱۳۹۴ (روزی به یادماندنی شد) جمشید ارجمند خسته و فرسوده به نظر می رسید دست در دست هم، قدم زنان به یکی از نیمکت های باغ مجموعه محمود افشار رسیده و نشستیم، گویی یکی از روزهای سال ۱۳۴۳ است و روی پله های دانشگاه تهران نشسته ایم. جمشید همچنان خوش رو، صمیمی، بذله گو و مصمم به اداره و ادامه زندگی فرهنگی خود به نظر می رسید از موضوع جلسه آن روز - از روزنامه نگاری - از سیاست و گفت و گوهای معمول که بین سالمندانی از نوع ما پیش می آید، به نظر می رسید از سال های طولانی که گذشته است ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۱ و از آنجا تا امروز سال ۱۳۹۴ که ما دو نفر در درو شده ایم جمشید بجز تحلیل رفتن قوای جسمانی هیچ تغییری نکرده است. فروتنی ذاتی او مانع نمی شد که با صراحت از این یا آن موضوع و حادثه تعریف یا انتقاد کند. آگاهی از آنچه پیرامون ما می گذرد با خبر خوری خوشبینانه او را به شور و شوق می آورد، مخصوصاً یاد آوری گذشته های مبارزاتی و سیاسی و عشق خدشه ناپذیر او به میهن دوستی و ایران شناسی و درک عمیق به فرهنگ و ادبیات ایران زمین هر شنونده ای را با او همراه می کرد.

جمشید ارجمند انسانی و اجد ظرفیت، قابل تحسین فکری - احساسی و عقلانی شگرف و خلقیات دوست داشتنی بود، او را از با سابقه ترین سینما نویس ها یا به قولی منتقد فیلم های سینمایی در زمان خود می دانند و اهالی سینما نظرات او را می پذیرفتند. از نقدنویسی در مرحله ستاره سینما در کنار دوستش پرویز دویلی شروع کرد و از سال ۱۳۴۰ تا پایان عمر مشغله فکریش سینما و ادبیات و دلشوره دائمی برای سر نوشت سینما و ملت ایران بود، هم نسل های او در سینما - کیمیایی - مهر جویی - تقوایی - جواد طوسی - بیضایی - شهید ثالث و دیگران از او به عنوان یکی از اولین پایه گذاران نقد و بررسی فیلم در سینمای ایران و از جمله کسانی که در آشنایی سینماگران ما با سینمای جهان نقش مؤثر داشته، یاد می کنند.

موسیقی را می شناخت و نزد استادان آموخته بود و با آن زندگی

درباره «قاسم هاشمی نژاد»
(۱۳۱۹-۱۳ فروردین ۱۳۹۵)



پرسنده برجسته

ابراهیم گلستان
نویسنده و فیلمساز

جز حرمتی عمیق چه می توانم داشت برای کارها و کوشش و دقت، و از آن برتر برای کُنده و سرچشمه چنان کارها و کوشش، و چنان تمرکز اندیشه و پیگیری صبوری و صفا و بردباری «قاسم هاشمی نژاد» که وابسته بود به منطق مداوم و پرسنده ای که جدل برایش به هم بافته بود با تحمل و شرافت و جوشندگی و دید رود رونده و جویا.

او برجسته بود و برجستگی اش مؤکد و محترم ترمی شد با نگاهی به تفاوتی که بین نحوه کارش بود با شلتاق کاری مرسوم هوجیان هم عصرش که به دنبال هم خزننده مقلد یکدیگر و در تقلا ناخنک زدن از دیگران بودند و می ربایند و نفهمیده پرت می گفتند و به رخ مردم خواننده گرسنه و ندیده و نشنیده و نفهمنده، می کشیدند. قاسم هاشمی نژاد در میان چنان حرف ول زنده ها بود که حیثیت خود را نگه می داشت و می شد و شد هاشمی نژاد که هر گاه که چیزی می گفت در اعتلای پاکی و درستی و دقت و ارزندگی بود که می گفت.



خبر خوب:

- حسینقلی خان وارد کلانتری شد.
- سرکار زرم گم شده.
- مشخصاتش...؟
- ۱۹۰ سانسند قد، ۱۲۰ کیلووزن، کک و مک صورت، ماه گرفتگی، خال گوشتی بزرگ و سیاه روی دماغ.
- حسینقلی خان رفت و فردا به کلانتری سرزد. افسر نگهبان گفت: - آقا خبرای خوب برایتان دارم، خانومتون هنوز زینبداشته.

